

عهد و گفتگو

COVENANT & CONVERSATION



درس هایی پیرامون اخلاق
ربای لرد جانانان ساکس



با سپاس از بنیاد Wohl Legacy برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

آیا یعقوب حق داشت که برکت را بگیرد؟ تولدوت

Was Jacob Right to Take the Blessings?

Toldot

آیا یعقوب حق داشت با لباس مبدل، برکت عساو را بگیرد؟ آیا کار درستی کرد که پدرش را فریب داد و برکت اسحاق برای برادرش عساو را برای خودش گرفت؟ آیا ریوکا کار درستی کرد که این نقشه را ریخت و یعقوب را به انجام آن تشویق کرد. اینها پرسش هایی اساسی هستند. آنچه در خطر است نه فقط تفسیر تورات، بلکه خود زندگی اخلاقی است. طوری که متنی را بخوانیم، شخصیت ما همان نقش را به خود می گیرد.

این یک راه تفسیر این روایت است: ریوکا حق داشت این پیشنهاد را بکند و یعقوب حق داشت آن را انجام دهد. ریوکا می دانست که این یعقوب و نه عساو بود که می توانست

عهد با خدا و رسالت ابراهیم را در آینده ادامه دهد. این را از دو راه می دانست: نخست، او در خواب نبوتی پیش از تولد دوقلوها از خدا شنیده بود که:

دو ملت در رحم تو هستند

و دو ملت از رحم تو ا هم جدا خواهند شد

و آنکه بزرگتر است، کوچکتر را خدمت خواهد کرد. (پیدایش ۲۳:۲۵)

عساو بزرگتر بود و یعقوب کوچکتر. پس این یعقوب بود که از سوی خدا برگزیده شده و قدرت بزرگتر می شد.

دوم، ریوکا بزرگ شدن دوقلوها را شاهد بود. او می دانست که عساو، شکارچی و مردی خشن است. او طبیعت خودسر، بیصبر و بیفکر او و رفتارهای آنی اش را دیده بود. او دیده بود که حق اولزادی خود را به کاسه ای غذا فروخته بود. او را هنگام "خوردن، نوشیدن، برخاستن و رفتن" دیده بود. "عساو این گونه حق اولزاد خود را بی احترام کرد" (پیدایش ۲۵:۳۴). هیچ کس که حق اولزاد خود را بی حرمت کند، نباید محافظ عهد خدا که می بایست تا ابد ادامه یابد، بشود.

سوم، درست پیش از رویداد برکت چنین می خوانیم: "وقتی عساو چهل ساله شد با یهودیت، دختر بری هیتی و باسمح دختر الون هیتی ازدواج کرد. آنها موجب اندون ریوکا و یعقوب بودند" (پیدایش ۲۶:۳۴). این نیز شاهدی بود بر شکست عساو در فهم ضرورت های عهد. او با ازدواج با زنان هیتی نشان داد که هم به احساسات پدر و مادر خود بیتفاوت است و هم به خودداری در ازدواج با کسانی که میراث دار ابراهیم از آن منع شده بود.

برکت باید به یعقوب می رسید. اگر شما دو پسر داشتید که یکی بیتفاوت به هنر بود و دیگری هنردوست و زیبایی شناس، تابلوی نقاشی رامبراند خود را که بخشی از میراث شما برای نسل های بعدی بود به کدامیک می سپردید؟ و اگر اسحاق طبیعت واقعی دو پسر خود را نمی شناخت و نه تنها از نظر جسمانی بلکه از نظر روحی نیز نابینا بود، آیا لازم نبود که او را فریب بدهند؟ او اینک پیر بود و اگر ریوکا در سال های قبل نتوانسته بود توجه او را به طبیعت واقعی پسرانش جلب کند، آیا اکنون می توانست؟

در نهایت، این تنها یک موضوع خانوادگی نبود. به خدا، سرنوشت آینده و استعداد روحانی مربوط می شد. به آینده کل یک ملت مربوط بود، زیرا خدا بارها به ابراهیم گفته بود که نیاکان ملت بزرگی خواهد بود که برکت بشریت به شمار خواهند رفت. و اگر ریوکا حق داشت، پس یعقوب باید دستورالعمل او را انجام می داد.

ریوکا زنی بود که خدمتکار ابراهیم برای همسری پسر ارباب خود، اسحاق، برگزیده بود، زیرا او مهربان بود و در کنار چشمه به فردی غریب و شترهای او آب داده بود. ریوکا، لیدی مکبث نبود [توضیح مترجم فارسی: قهرمان تراژدی شکسپیر به همین نام] که از روی ترجیح فردی و جاه طلبی گزینش کند. ریوکا تجسم احسان مهرورزانه بود. و اگر هیچ راه دیگری برای اطمینان از این که برکت به فرزندی می رسید که شایسته آن بود و او دوستش داشت، پس در این صورت، هدف، وسیله را توجیه می کند. این یکی از خوانش های داستان بود که چندین مفسر آنرا دنبال کرده اند.

اما این تنها راه تفسیر نیست.¹ برای نمونه، صحنه ترک فوری پدر توسط یعقوب را در نظر بگیرید. عساو از شکار بازگشت و برای اسحاق غذایی را آورد که درخواست کرده بود. چنین می خوانیم:

اسحاق به شدت لرزید و گفت: "پس او که بود که خوراک گوشت شکار برایم آورد؟ پیش از آمدن تو آنرا خوردم و او را برکت کردم - و در واقع، او برکت خواهد یافت!"

وقتی عساو این سخنان پدر را شنید، از خشم به خود لرزید و با فریاد بلند و تلخی به پدر گفت: "مرا هم برکت کن پدر!"

اما او گفت: "برادرت فریبکارانه [*be-mirma*] آمد و برکت تو را گرفت."

عساو گفت: "آیا او به درستی یعقوب نامیده نشده؟ این دومین بار است که مرا فریب داده: حق اولزادم را گرفت و اینک برکت را از آن خودش کرد! عساو سپس پرسید: "آیا تو هیچ برکتی برای من نگه داشته ای؟" (پیدایش ۳۳-۳۶:۲۷)

ممکن نیست باب ۲۷ پیدایش را بدون تفسیر بخوانیم و احساس همدردی با اسحاق و عساو نکنیم (و نه با ریوکا و یعقوب). تورات در استفاده از عواطف، محتاط است. برای نمونه، در مورد احساسات ابراهیم و اسحاق هنگام رفتن به سوی قربانگاه سکوت می کند. جمله هایی مانند "از خشم به خود لرزید" و "فریاد بلند و تلخی" حتما ما را تحت تاثیر قرار می دهند.

¹ Critical readings of Rebecca's or Jacob's conduct appear in several midrashic works: *Bereishit Rabbah*, *Tanhuma* (Buber), *Yalkut Reuveni*, *Midrash ha-Neelam* and *Midrash Socher Tov* (to Psalm 80:6). Among critical commentators are R. Eliezer Ashkenzi, *Tzeda le-Derech*, and R. Yaakov Zvi Mecklenberg, *Ha-Ktav v'ha-Kabbalah*. All these interpretations are based on the textual clues cited in what follows.

اینجا مردی سالخورده از پسر کوچکترش فریب خورده و عساو مرد جوانی است که احساس می کند آنچه به او تعلق داشته را دزدیده اند. عواطفی که از خواندن این متن به ما دست می دهند، تا مدت ها با ما می مانند.

آنگاه پیامدها را در نظر بگیرید. یعقوب بیش از بیست و دو سال باید از ترس جان خود از خانه دور می ماند. او سپس تقریباً همان فریب را از سوی لاوان تجربه کرد، وقتی که او لئا را به جای راخل به او داد. وقتی یعقوب فریاد زد "چرا مرا فریب دادی [rimitani]؟ لاوان پاسخ داد: "در منطقه ما کوچکتر را در جای بزرگتر نمی گذاریم" (پیدایش ۲۵-۲۶:۲۹). نه تنها این عمل، بلکه حتی کلمات مشابه، یک مجازات به مثل را می رسانند. کلمه "فریب" که یعقوب لاوان را به آن متهم می کند، همان کلمه ای است که اسحاق برای یعقوب به کار برد. پاسخ لاوان نیز اشاره ای است به آنچه یعقوب انجام داده، مانند آنکه بگوید: "ما در منطقه خود کاری را که شما در منطقه خود انجام دادید، نمی کنیم.

نتیجه فریب لاوان، برای تمام عمر، زندگی یعقوب را تلخ کرد. میان لئا و راخل تنش بود. میان فرزندان آنها نفرت جریان داشت. یعقوب باز هم فریب داده شد، این بار توسط فرزندان خودش که قبای خونین یوسف را برای او آوردند: فریب دادن پدری توسط فرزندان به وسیله یک لباس. نتیجه این بود که یعقوب از همنشینی با محبوبترین پسرش به مدت ۲۲ سال محروم شد. وقتی فرعون از یعقوب پرسید چند سال دارد، پاسخ داد: سال های عمر من اندک و پر از شرارت بوده اند." (پیدایش ۹:۴۷) او تنها شخصیت در تورات است که چنین سخنی می گوید. اما مشکل نیست که این متن را بیانی دقیق از اصل مقابله به مثل بدانیم: هر کار با دیگران بکنی، دیگران همان کار را با تو می کنند. آن فریب، اندوهی بزرگ به بار آورد و تانسل بعدی ادامه یافت.

به این دلایل، خوانش من چنین است:² جمله ای که در خواب نبوت ریوکا می آید، *Ve-rav yaavod tsair* (پیدایش ۲۳:۲۵) در واقع، مبهم است. ممکن است چنین معنا بدهد: "بزرگتر به کوچکتر خدمت خواهد کرد"، اما همچنین می تواند این گونه معنا بدهد: "کوچکتر به بزرگتر خدمت خواهد کرد". تورات این را *chiddah* می نامد (در اعداد ۱۲:۸)، که گفتگویی مبهم و از قصد دوپهلوی است. این جمله نشانگر جدالی دنباله دار میان دو فرزند و اخلاف آنها است که طی آن هیچ کس برنده نمی شود.

اسحاق کاملاً طبیعت دو پسر خود را می شناخت. او عساو را دوست داشت، اما چشم خود را به این حقیقت نبسته بود که یعقوب نباید میراث دار عهد با خدا باشد. از این رو اسحاق دو برکت آماده کرده بود، یکی برای عساو و یکی برای یعقوب. او عساو را با هدیه هایی که برایش به جا گذاشت، برکت کرد (در پیدایش ۲۸-۲۹:۲۷): "خداوند به تو شبنم آسمان و چربی زمین عطا کند- فراوانی غلات و شراب تازه"- این یعنی ثروت. "ملت ها به تو خدمت خواهند کرد و مردمان به تو تعظیم خواهند نمود"- این یعنی قدرت. اینها برکت های معمولی نیستند.

برکت هایی که خدا به ابراهیم و اسحاق داده بود، به کلی متفاوت بودند. آن برکت ها مربوط به فرزندان و سرزمین بودند. این همان برکتی بود که اسحاق پیش از آنکه یعقوب خانه را ترک کند، به او داد (پیدایش ۳-۴:۲۸): "خداوند متعال تورا برکت کند و تو را بارور و پرشمار سازد تا به جماعتی از مردم تبدیل شوی"- این یعنی فرزندان. "خداوند به تو و اخلافت برکتی که به ابراهیم داد بدهد تا سرزمینی را صاحب شوی که امروز مانند غریبه در آن زندگی می کنی و خداوند آنرا به ابراهیم وعده داده است- این یعنی سرزمین.

² For a more detailed explanation, see Jonathan Sacks, *Covenant and Conversation Genesis: The Book of Beginnings*, Maggid Books, 2009, 153-158, 219-228.

این همان برکتی بود که اسحاق از اول برای یعقوب در نظر گرفته بود. نیازی به فریب و لباس مبدل نبود.

یعقوب سرانجام، همه اینها رافهمید، شاید هنگام کشتی گرفتن با فرشته در طول شب پیش از دیدار با عساو پس از جدایی طولانی. آنچه در آن دیدار اتفاق افتاد، غیرقابل فهم می ماند، مگر بفهمیم که یعقوب برکتی که با فریب از عساو گرفته بود، به او پس داد. هدیه بزرگ گله های گوسفند، نماینده "شبنم آسمان و چربی زمین بود" - یعنی ثروت. این که یعقوب هفت بار به عساو تعظیم کرد، نشانه این وعده بود که "پسران مادرت به تو تعظیم خواهند کرد" - این یعنی قدرت.

یعقوب برکت را پس داد. در واقع او خیلی آشکار این را به عساو گفت: "لطف برکتی را که برایت آورده ام بپذیر، زیرا خدا به من لطف داشته و هر چه نیاز دارم، در اختیارم هست." (پیدایش ۱۱:۳۳). در خوانش من از داستان، ریوکا و یعقوب اشتباهی قابل بخشش و قابل فهم کردند، اما در هر حال یک خطا بود. برکتی که اسحاق می خواست به عساو بدهد، همان برکت ابراهیم نبود. او می خواست به عساو برکت مناسب خودش را بدهد. او با این کار بر اساس سوابق عمل می کرد. خدا اسماعیل را با این کلمات برکت کرد: "او را به ملتی بزرگ تبدیل می کنم" (پیدایش ۱۸:۲۱). این تحقق وعده خدا بود به ابراهیم در سالیان دور پیش از آنکه به او بگوید که اسحاق و نه اسماعیل، عهد با خدا را پی خواهد گرفت:

ابراهیم به خدا گفت: "باشد که اسماعیل با برکت تو زندگی کند. سپس خدا گفت: بله، اما همسر تو سارا، برایت پسری خواهد آورد و تو او را اسحاق خواهی نامیدی. من عهد خود را با او مستقر می کنم همچون عهدی پایدار با ذریت او پس

از او. در مورد اسماعیل، سخن تو را شنیدم و حتما او را برکت خواهم کرد؛ او را بارور خواهم ساخت و شمار آنها را بسیار خواهم کرد. او پدر دوازده فرمانروا خواهد بود و من او را به ملتی بزرگ تبدیل خواهم کرد." (پیدایش ۱۷-۱۸:۲۱)

بنا به متون تلمودی، اسحاق بی تردید این را می دانست، زیرا او و عساو بعدها آشتی کردند. ما آنها را در کنار یکدیگر، پهلوی مقبره ابراهیم می یابیم. (پیدایش ۲۵:۹) شاید ریوکا نمی دانست. او برکت را با عهد یکسان گرفت. او حتما نمی دانست که ابراهیم می خواست اسماعیل برکت شود، حتی با آنکه میراث دار عهد نبود و خدا این خواست را پذیرفت. در این صورت ممکن است که هر چهار نفر درست عمل می کردند اگر موقعیت را می فهمیدند. اما با این حال، تراژدی اتفاق افتاد. اسحاق حق داشت بخواهد عساو برکت شود، همان گونه که ابراهیم اسماعیل را برکت کرد. عساو در برابر پدرش با احترام رفتار کرد. ریوکا می خواست آینده عهد را تضمین کند. یعقوب عذاب وجدان گرفت، ولی آنچه مادرش گفته بود، انجام داد، زیرا می دانست مادرش بدون داشتن دلیل اخلاقی، چنین فریبی را انجام نمی داد.

آیا ما داستانی با دو تفسیر ممکن داریم؟ شاید، اما این بهترین راه توصیف آن نیست. آنچه داریم، بر اساس دیگر نمونه های سفر پیدایش، داستانی است که وقتی ابتدا آنرا می خوانیم یک نوع تفسیر می کنیم و وقتی رویدادهای بعدی آنرا بخوانیم، به گونه ای دیگر. فقط با خواندن سرگذشت یعقوب در خانه لاوان، تنش میان لئا و راخل و دشمنی میان یوسف و برادرانش است که به عقب برمی گردیم و باب ۲۷ پیدایش در مورد برکت کردن را در نور جدید و عمقی بیشتر می خوانیم.

برخورد صادقانه با اشتباه وجود دارد و این نشانه بزرگی یعقوب است که به اشتباه خود پی برد و با عساو جبران کرد. در رویارویی مهم دو برادر در بیست و دو سال بعد، دو برادر جدا شده با یکدیگر دیدار کرده، یکدیگر را در آغوش می گیرند و دوستانه جدا شده، هر یک به راه خود می روند. اما ابتدا یعقوب می بایست با یک فرشته کشتی بگیرد.

زندگی اخلاقی این چنین است. ما از راه اشتباه کردن می آموزیم. در زندگی جلو می رویم، اما آنرا فقط با نگاه کردن به گذشته درک می کنیم و فقط آن گاه می فهمیم که ناخواسته چه اعمال نادرستی انجام داده ایم. این کشف، گاهی بزرگترین لحظه زندگی اخلاقی می شود.

برای هر یک از ما برکتی هست که متعلق به ما می باشد. این نه تنها در مورد اسحاق، بلکه در مورد اسماعیل نیز صادق بود و نه فقط در مورد یعقوب، بلکه برای عساو نیز صدق می کرد. درس اخلاقی از این نیرومندتر نیست: هرگز به دنبال برکت برادرت نباش. با برکت خودت خشنود باش.³

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org



@RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved

³ This later became the tenth of the Ten Commandments.